

تلقی سیاست خارجی آمریکا از قفقاز پس از تحولات یازده سپتامبر

دکتر محمد حسن خانی^۱

محمد مهدی نصوحیان^۲

نظام بین المللی در سال‌های اخیر شاهد افول نسبی منازعات منطقه‌ای و قومی در منطقه قفقاز بوده است، ولی در مقابل رقابت کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای تشدید شده است. فروپاشی شوروی فرصتی مناسب برای ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای غربی فراهم نمود تا در جمهوری‌های بازمانده از شوروی در پی کسب نفوذ و امتیازات ویژه برآیند، قفقاز به واسطه اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیکی خود، پس از ۱۹۹۱ شدیداً مورد توجه غرب و در راس آن ایالات متحده بوده است. این رقابت‌ها توسعه اقتصادی و ثبات منطقه قفقاز را تحت تاثیر خود قرار داده است. آذربایجان و گرجستان با جهت‌گیری در مسیر سیاست‌های مورد تایید آمریکا تمایل زیاد خود را در همراهی با این کشور و اجرای برنامه‌های آن نشان داده‌اند. ارمنستان نیز علی‌رغم اینکه سیاست آمریکا‌مدارانه در پیش نگرفته است، اما به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر شاهد روابط محکم ایروان با واشنگتن هستیم. این مقاله تلاشی است برای فهم بهتر تلقی سیاست خارجی آمریکا از منطقه بویژه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حول این محور اساسی به بحث می‌پردازد که آمریکا به منظور ساماندهی الگوی امنیت مبتنی بر هم‌مونی و تثبیت حضور خود در منطقه جنبه‌های امنیتی - نظامی در این منطقه را پررنگ‌تر ساخته است. وضعیت پیچیده منطقه و روابط خصومت‌آمیز ایران و آمریکا و به خصوص سیاست‌های آمریکا مبنی بر حذف ایران از مسیرهای ترانزیتی و نادیده گرفتن نقش و جایگاه اساسی ایران و به چالش کشیدن نقش روسیه در منطقه ماحصل این تلقی و عملکرد سیاست خارجی آمریکا در منطقه می‌باشد.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، یازده سپتامبر، توازن قوا و اوراسیا.

۱. استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی (گرایش روابط بین‌الملل)

مقدمه

تا پیش از کاربرد موشک‌های قاره‌پیما و تکنولوژی مدرن، سیاست خارجی دولت‌ها همواره تابعی از وضعیت اقلیمی بوده در حالی که با فروپاشی شوروی و باز شدن فضای مانور بیشتر برای تحرکات دینماتیک بازیگران بین‌المللی و طرح مسائلی همچون «تروریسم، حقوق بشر، آلام بشری و...»، جغرافیا دیگر یک متغیر مستقل تعبیر نمی‌شود بلکه خود نیز در مواردی به ابزار سیاست خارجی دولت‌ها به ویژه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل می‌شود. اوراسیا به عنوان بزرگ‌ترین بخش سرزمینی جهان همواره دارای اهمیت ژئوپلیتیکی بوده است. پس از جنگ سرد با توجه به تاثیر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ بر امنیت منطقه‌ای و رقابت آن‌ها، بر اهمیت ژئوپلیتیک آن افزوده شد. منطقه اوراسیا جمهوری‌های منطقه قفقاز، کشورهای منطقه بالکان و نیز کشورهای ایران، ترکیه و آسیای میانه را در بر می‌گیرد. (افشردی، ۱۳۸۱: ۱۸) در این مقاله بر بخش مرکزی اوراسیا شامل جمهوری‌های قفقاز (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) تمرکز یافته‌ایم.

با استقلال جمهوری‌های قفقاز که در محل تلاقی تبادلات میان قاره‌های اروپا و آسیا واقع شده‌اند، توازن قدرت در منطقه برهم خورده است و هرگونه تلاش برای برقراری روابط و توازن قدرت، ابتدا گریبان‌گیر کشورهای همسایه از قبیل ایران، روسیه و ترکیه می‌شود. کشورهای جنوب قفقاز به منظور رقابت برای کسب بیشترین منفعت، مسائل منطقه را تحت‌الشعاع روابط خود با قدرت‌های فرامنطقه‌ای به ویژه آمریکا در آورده‌اند. به منظور طراحی یک استراتژی مناسب در این منطقه، ارزیابی و آگاهی از نقش و عملکرد بازیگران مختلف در این منطقه به خصوص قدرت‌های بزرگی همچون آمریکا ضروری است و لازم است جمهوری اسلامی ایران برای تامین منافع خود به شکل مطلوب سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کند. در این مقاله سعی گردیده تا با تبیین نقش، اهداف و فعالیت‌های آمریکا قدم کوچکی در این مسیر برداشته شود.

چارچوب تئوریک

واژه ژئواستراتژی به معنای کاربرد استراتژی به وسیله حکومت‌ها بر پایه ژئوپلیتیک تعریف می‌شود. ژئواستراتژی علم کشف روابط حاکم بین استراتژی و محیط جغرافیایی است. در ابتدا این واژه برای تعیین قلمرو جغرافیایی استراتژی‌های نظامی به منظور هدایت صحیح

عملیات نظامی بود. (عزتی، (الف) ۱۳۷۳: ۴) این مفهوم پس از پایان جنگ سرد دچار تغییر و تحول گردید؛ به گونه‌ای که با تجزیه و تحلیل همه جانبه آن، امکان درک بسیاری از تحولات ژئوپلیتیکی و دگرگونی در روابط بین‌الملل فراهم شد. این تغییرات در سه حوزه بازیگران، قواعد بازی، محیط‌های ژئوپلیتیکی بود. در ارتباط با حوزه بازیگران، با فروپاشی شوروی آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت جهان باقی‌ماند. هرچند چندی نگذشت که بازیگران دیگری از جمله بازیگران غیردولتی اقدام به ایفای نقش در صحنه روابط بین‌الملل کردند. در نتیجه، قواعد بازی نیز دچار تغییر و تحول گردید و ادبیات جدیدی در عرصه روابط بین‌الملل به وجود آمد. در گذشته، قلمروهای ژئواستراتژیک بر اساس توجیه نظامی - سیاسی تعیین می‌شد. همچنین استراتژی‌های نظامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و تسلط بر این قلمروها در راس اهداف استراتژیک قرار داشت. اما امروزه این قلمروها باید توجیه اقتصادی - نظامی داشته باشد. در تعیین محور مناطق استراتژیک عامل انسانی، پیشرفت‌های تکنولوژیک و منابع اقتصادی بسیار مهم است. این تحول موجب تغییر در استراتژی قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده گردیده است (عزتی، (ب) ۱۳۸۵: ۲)

یکی از مهمترین اهداف آمریکا جلوگیری از متحد شدن اوراسیا زیر نظر کشور قدرتمند دیگری غیر از آمریکا می‌باشد. تصور بر این است که اگر چنین قدرت واحدی منابع این منطقه را در اختیار بگیرد، توازن قوای جهانی به زیان آمریکا تغییر خواهد کرد. در چنین شرایطی برای آمریکا سه راهبرد متصور است:

الف) استراتژی بی‌ثبات‌سازی رقبای اصلی: راهبرد آمریکا می‌تواند بر تجزیه و تضعیف قدرت‌های منطقه‌ای استوار باشد. تحقق این راهبرد مستلزم صرف هزینه‌های زیادی است و احتمال برخورد نظامی را افزایش می‌دهد.

ب) استراتژی مهار رقبای: این عملکرد نیاز به منابع لازم و همکاری و هماهنگی کشورهای دیگر دارد و در نهایت در برابر کشورهای کوچک تحقق می‌یابد. ولی اجرای این راهبرد برای کشورهای قدرتمند با پیامدهای جدی امنیتی همراه می‌باشد.

ج) استراتژی توازن قوا: این استراتژی با استفاده از کشورهای منطقه و با حفظ توازن قوا در منطقه از روی کار آمدن قدرت برتر در منطقه جلوگیری می‌شود. در این راهبرد، آمریکا زمانی به طور مستقیم مداخله خواهد کرد که توازن قوا برهم خورده و منافع این کشور به طور جدی مورد تهدید واقع شود. (لطفیان، ۱۳۸۳: ۸-۱۶۷)

از میان سه استراتژی، امکان استراتژی توازن قوا بیشتر است. در میان نظریه پردازان در این خصوص دو نظر وجود دارد؛ گروهی بر این باور می‌باشند که منافع ملی استراتژیک آمریکا در گرو تداوم مداخله آن‌ها برای تعیین توازن قوا در این منطقه دارد. زیرا که منطقه مرکزی اوراسیا، صحنه رقابت‌های بزرگ در قرن ۲۱ خواهد بود. گروهی دیگر معتقدند که بازیگران منطقه‌ای باید مسئولیت ایجاد و حفظ توازن قدرت در این منطقه بر عهده بگیرند. شیوه‌های مداخله قدرت‌های بزرگ، در هر زمان بر مبنای مقتضیات سیاسی - اقتصادی آنان، ویژگی‌های ساختاری نظام، شرایط محیطی منطقه‌ای تغییر می‌کند. (دهشیری، ۱۳۷۸: ۳۹)

البته مداخله قدرت‌های بزرگ در کشورهای دیگر، همیشه به صورت یکجانبه تحقق نمی‌یابد بلکه گهگاه به صورت دوجانبه یا چندجانبه انجام می‌شود.

در ابتدا معنای مداخله محدود بود و از طریق کاربرد زور و اجبار نظامی انجام می‌شد. کشورهای بزرگ در روند مداخله‌گری از ابزارهای گوناگونی بهره می‌برند که از جمله آن‌ها ابزار دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی نام برد. امروزه ابزارهای تبلیغی را نیز از ابزار سیاست خارجی می‌دانند که از طریق تاثیر مستقیم مانند جنگ روانی و تبلیغات و هم غیرمستقیم به روش تاثیر بنیادین بر رفتار و فرهنگ مردم کشور هدف بهره می‌گیرند. (Davison, 1971: 12)

۱) رویکردهای ایالات متحده در منطقه

با تجزیه شوروی، آمریکا خود را با وضعیت جدیدی مواجه دید. اگرچه سیاست خارجی آمریکا طی ۴۵ سال رقابت با شوروی، در دوران طولانی جنگ سرد با اهداف و اولویت‌های معین ترسیم شده بود، اما سناریو جغرافیای سیاسی کنونی تفاوت زیادی با گذشته داشت.

قفقاز جنوبی برای منافع امنیت ملی آمریکا به چند دلیل دارای اهمیت است که از جمله می‌توان به امنیت انرژی، دسترسی به آسیای مرکزی، جنگ بر علیه تروریسم و حضور در مرزهای ایران و روسیه اشاره نمود. از نظر ژئوپلیتیک، مجاورت این منطقه به روسیه،

ایران و خاورمیانه در صدر اهمیت قرار دارد. (Cornell, 2005: 2) اعلام منطقه دریای مازندران در سال ۱۹۹۷ م به عنوان منطقه منافع استراتژیک آمریکا، نشان دهنده اهمیت منطقه برای واشنگتن است. (او- وه هالباخ، زمستان ۱۳۷۶: ۱۰۲ و صدیق، ۱۳۸۳: ۱۰۴)

۱-۱) رویکرد مبتنی بر تعامل با روسیه (سیاسی)

عواقب منفی فروپاشی شوروی به همراه عدم شناخت و درک صحیح از رهبران حاکم در جمهوری‌ها و مناقشات قومی در منطقه مانع تدوین سیاست منسجمی توسط واشنگتن در این دوره شده بود. آمریکا با مدنظر قراردادن آثار مخرب گسترش هرج و مرج ناشی از خلا قدرت در منطقه منافع خاصی را در این ناحیه تعریف نکرد. مواضع آمریکا در مورد مسائل منطقه محدود به حمایت از ارزش‌های دموکراتیک غربی، با بیم از اسلامی شدن جمهوری‌های مسلمان منطقه و سلاح‌های هسته‌ای بود؛ (نوراحمد بابا، ۱۳۷۴: ۱۲۹) اقدامات ابتدایی آمریکا در این منطقه، معتدل و محتاطانه بود و آمریکا روسیه را به عنوان شریک اصلی خود انتخاب کرد. اما در مجموع سیاست آمریکا در این دوره، تلاش برای تضعیف نقش ایران از یک سو و تقویت نقش ترکیه در تحولات سیاسی- اقتصادی منطقه بود. هراس از گسترش اسلام‌گرایی در منطقه مهمترین انگیزه برای آمریکا در اتخاذ سیاست تقابل با ایران به شمار می‌رفت. (مرادی، ۱۳۸۵: ۱۷۰) همچنین ایالات متحده در مقایسه با آذربایجان و ارمنستان توجه ویژه‌ای به همکاری با گرجستان معطوف نمود. این امر بیش از هر چیز به واسطه موقعیت ژئوپلیتیک این کشور، موضع‌گیری گرجستان در مقابل روسیه و عدم حساسیت نهادهای داخلی آمریکا نسبت به گسترش روابط با این کشور در مقایسه با جمهوری‌های دیگر این منطقه بود. اما به تدریج منافع این کشور در منطقه رو به افزایش گذاشت.

به نظر می‌رسد سیاست آمریکا پس از فروپاشی شوروی بیشتر تحت تأثیر و در چارچوب سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه طراحی شده بود. زیرا دو دغدغه عمده آمریکا در این زمان در این منطقه این بود که از گسترش بنیادگرایی و افراط‌گرایی اسلامی جلوگیری کند. برای این امر دولت کلینتون تصمیم گرفت که روابط کشورهای منطقه را با متحدین خاورمیانه‌ای خود به ویژه ترکیه و اسرائیل تقویت نماید و از این رو دست این دو کشور برای نفوذ در منطقه باز گذاشته است. در سال‌های بعد که مسئله مشارکت روسیه و

غرب و آینده مناسبات آنها با یکدیگر در بوته‌ای از ابهام قرار گرفت، سومین سیاست آمریکا در منطقه نیز شکل گرفت. بدین معنا که آمریکا به دنبال جلوگیری از برقراری مجدد هژمونی روسیه بر آسیای مرکزی و قفقاز برآمد و سعی نمود کشورهای تازه استقلال یافته را به اردوگاه غرب متصل نماید. انتقاد واشنگتن نسبت به سیاست‌ها و فشار مسکو علیه گرجستان را می‌توان در همین راستا دانست. (مرادی، ۱۳۸۵: ۱۷۱)

۲-۱) رویکرد میتنی بر تأمین امنیت انرژی (اقتصادی)

دولت آمریکا در اوایل دوره اول ریاست جمهور بیل کلینتون راهبرد مشخص و منسجمی برای منطقه نداشت. به تدریج و به خصوص در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون اهداف و سیاست‌های آمریکا در این منطقه تا حدودی مشخص شد. به خصوص با تغییر سیاست داخلی روسیه و روی کار آمدن ملی‌گرایان در روسیه، نوعی واگرایی بین اهداف و منافع روسیه و آمریکا پدید آمد. در نتیجه آمریکا با طراحی سیاست‌های جدید در منطقه، از استقلال این جمهوری‌ها در مقابل روسیه حمایت کرد. پس از مدتی وجود منابع غنی نفت و گاز در حوزه دریای خزر، توجه دولت آمریکا به کشورهای منطقه را بیشتر کرد و حضور در بازارهای منطقه را به عنوان سیاست اقتصادی خود انتخاب نمود. شرکت‌های آمریکایی در زمینه‌های مختلف به ویژه نفت و گاز منطقه در قالب کنسرسیوم‌های چندملیتی منطقه، حضور فعال یافتند. در نتیجه منابع انرژی منطقه و مهمتر از همه مسیرهای عبور خطوط لوله انتقال انرژی، به عنوان موضوع استراتژیک مطرح شد. نکته اصلی سیاست آمریکا در این باره حمایت از مسیرهای غیر از ایران و روسیه است. مخالفت قاطع واشنگتن در مورد مشارکت شرکت‌های نفتی ایرانی در «قرارداد قرن» و استفاده از مسیر ایران در انتقال نفت از منطقه مؤید استراتژی آمریکا تحت عنوان «همه چیز بدون ایران» است. (نانی، ۱۳۷۷: ۱۱۱)

آمریکا در زمینه‌های مختلف، به خصوص نفت و گاز آذربایجان ۷۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده است. (صدیق، ۱۳۸۳: ۲۱۸) همچنین با فشار به کشورهای منطقه، سعی دارد موقعیت ایران در زمینه ترانزیت کالا و عبور خطوط لوله را نادیده بگیرند. زلیونوف معاون کمیسیون دفاعی روسیه در خصوص علت حضور آمریکا در منطقه می‌گوید: «اگر به مسئله منافع جهانی آمریکا و حضور نظامی آن دقیق شویم می‌فهمیم که منافع آمریکا جایی

است که نفت وجود دارد. به همین دلیل سرمایه‌گذاری‌های آمریکا به سوی این منطقه در حرکت است.» (علیزاده، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۷۹) در مجموع انرژی در دوره کلینتون، مؤلفه اصلی سیاست خارجی آمریکا در این منطقه محسوب می‌گردد.

اعطای کمک‌های مالی گسترده به کشورهای منطقه نیز بخش دیگری از سیاست‌های آمریکا بود. واشنگتن به منظور اجرای سیاست‌های خود، در دهه ۱۹۹۰ و در چارچوب «بیانیه حمایت از آزادی» بالغ بر ۹/۱ میلیارد دلار به منطقه کمک مالی نمود. (Jaffè, 2001: 13)

۱-۳) رویکرد استیسی _ نظامی

کشورهای غربی به هیچ وجه خواهان ناامن شدن منطقه نیستند. غرب تجربه تلخی از بروز برخوردهای قومی در بالکان (یوگسلاوی سابق) دارد به خصوص که بی‌ثباتی و ناامنی‌های منطقه مانند برخوردهای قومی در آبخازیا، قره‌باغ و... زمینه استقرار نیروهای نظامی روسیه را در منطقه مهیا می‌سازد. اتحادیه اروپا به منظور پیشبرد آرام تحولات تلاش می‌کند اما آمریکا از طریق قرارداد همکاری نظامی با ترکیه و ترتیباتی که با آذربایجان صورت گرفته، سعی در کشاندن دامنه ناتو به پشت مرزهای ایران دارد. (نورالدین یوسفی، ۱۳۷۹: ۵۳) این اقدامات به منطقه جنبه نظامی داده است. ایالات متحده آمریکا در تابستان ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ مانورهای نظامی مشترکی در منطقه خزر با شرکت یگان‌های نظامی آمریکا، قزاقستان، ترکمنستان، روسیه، آذربایجان و ترکیه انجام داده است. ابتکار مهم و اصلی ایالات متحده در این منطقه، برنامه آموزش و تجهیز گرجستان بوده است که در ۱۹۹۹ توسط فرماندهی نظامی اروپایی ایالات متحده آغاز شد و در سال ۲۰۰۴ رسماً پایان یافت. همچنین از این نیروها در مارس ۲۰۰۵ در عراق (حدود ۵۵۰ سرباز گرجی) استفاده شد. برنامه دیگری به نام عملیات‌های ثبات و حفظ گرجستان نیز اجرا شده است. برای این برنامه ۶۰ میلیون دلار بودجه اختصاص یافت که از ژانویه ۲۰۰۵ برای مدت ۱۵ ماهه و برای اصلاحات نظامی و آموزش چهار گردان متشکل از ۲۰۰ سرباز آغاز گردید. در جولای ۲۰۰۶ در پی دیدار ساکاشویلی رئیس‌جمهور گرجستان از آمریکا، دولت آمریکا اعلام نمود که این برنامه برای یکسال دیگر تداوم خواهد یافت و ۳۰ میلیون دلار دیگر برای آن اختصاص می‌یابد. (Nichol, 2007: 31-33)

از دیگر نشانه‌های تمایل آمریکا به حضور نظامی در منطقه روابط این کشور با آذربایجان است. واشنگتن در ژانویه ۱۹۹۹ اعلام کرد که پایگاه نظامی خود را از جنوب شرقی ترکیه به آذربایجان در جزیره آبشوران دریای خزر انتقال خواهد داد. رئیس‌جمهوری

آذربایجان در روز ۲۰ فوریه ۱۹۹۹ اعلام کرد که کشورش از پایگاه نظامی آمریکا استقبال خواهد کرد و موجبات نگرانی هر چه بیشتر ایران را به وجود آورد. (مجتهدزاد، ۱۳۷۹: ۱۲) دیدار دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت ایالات متحده از منطقه در ۲۰۰۳-۲۰۰۴ و نیز ملاقات‌های مکرر مقامات آمریکایی در چند سال اخیر نشانه این امر است. اخیراً نیز ایالات متحده در راستا برنامه استقرار سامانه دفاع ضد موشکی در اروپای شرقی (لهستان و چک) تلاش دارد، راداری نیز در حمایت از این سیستم در قفقاز مستقر سازد. (خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۵/۱۲/۱۹)

آمریکا با اتخاذ سیاست خارجی فعال خود، آذربایجان و گرجستان را با وعده اینکه همراهی با غرب و پیوستن به ناتو سبب بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی آنها می‌شود، با خود همراه کرده است. (امیراحمدیان، ۱۳۸۱: ۷۷-۷۶) ایالات متحده به وسیله ناتو در قالب برنامه‌هایی همچون مشارکت برای صلح و شورای مشارکت اروپا - آتلانتیک سعی در تامین اهداف سیاسی و استراتژیک خود دارد. بطور کلی دولت آمریکا سعی کرده تا از طریق تقویت مکانیسم‌های نظامی در منطقه، گسترش روند انتقال انرژی از شرق به غرب و ارائه کمک برای حل و فصل منازعات در جهت منافع ملی خود اقدام کند. هدف آن است که بدین وسیله امکان نفوذ ایران و روسیه کاهش یابد و معادلات منطقه‌ای به نحوی شکل گیرند که منافع غرب تضمین شود. (کرمی، ۱۳۷۸: ۱۵ - ۱۴)

۴-۱) رویکرد استراتژیک

از سال ۲۰۰۱ به بعد تحت تاثیر واقعه ۱۱ سپتامبر، اهمیت استراتژیک منطقه قفقاز جنوبی در کنار خاورمیانه برای اجرای استراتژی مقابله با اشکال نوین تهدید امنیتی بویژه تروریسم مورد توجه مقامات آمریکایی قرار گرفت. اگرچه آسیای مرکزی خط مقدم مبارزه آمریکا با رژیم طالبان بود لکن قفقاز جنوبی نقش عقبه این جبهه را بازی کرد. به فاصله ۴۸ ساعت پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، آذربایجان و گرجستان آمادگی خود را برای همکاری کامل با واشنگتن در حوزه های امنیتی، عبور هواپیما از فراز قلمرو این کشور و حتی تاسیس پایگاه اعلام کردند. نکته حائز اهمیت آن است که این مسئله نه تنها از سوی روسیه مورد چالش قرار نگرفت بلکه با حمایت و مساعدت روسیه نیز روبرو گردید. (حافظی، ۱۳۸۱: ۴۱-۶۵)

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مفهوم امنیت و چشم‌انداز ژئوپلیتیک در قفقاز جنوبی نیز تحول یافت. این امر نه تنها به تغییرات سیاسی وسیع نظیر تغییر حکومت در گرجستان انجامید بلکه عزم این کشورها را برای همگرایی با ساختارهای امنیتی غرب نیز مضاعف نمود. به عبارتی، از دید رهبران این کشورها هر گونه پیشرفت مساوی غربی شدن بود. از سال ۲۰۰۴، آذربایجان و گرجستان در شکل جدیدی از همکاری با ناتو از طریق برنامه «عمل مشارکت انفرادی»^۱ مشارکت کردند. این برنامه، مبتنی بر اصلاحات و توسعه همکاری‌ها در بخش‌های ویژه است. ارمنستان نیز ضمن حفظ روابط سنتی با روسیه، تمایل خود را برای توسعه همکاری‌ها با ناتو پنهان نکرده و تمایل خود را به پیوستن به برنامه «عمل مشارکت انفرادی» اعلام کرده است. (مرادی، ۱۳۸۵: ۱۳۷) هر سه کشور بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر فضای خود را در اختیار نیروهای نظامی آمریکا قرار دادند. آمریکا نیز به فاصله اندکی، مبلغ ۳/۴ میلیون دلار به عنوان کمک به ارمنستان اختصاص داد. (Danielyan, 2002:55) در مجموع، هدف نهایی این کشورها از همکاری با ناتو در جهت تضمین استقلال سیاسی - امنیتی و بهره‌گیری از توانایی‌های ناتو در تامین امنیت و اصلاحات نظامی و ایجاد ارتش مدرن ذکر کرد. با تغییر و تحولات به وجود آمده بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و چراغ سبز روسیه، ایالات متحده با بهره‌گیری از قدرت خود و فضای به وجود آمده با حضور مستقیم نظامی در حوزه خزر و حاشیه آن می‌خواهد این مجموعه امنیتی را تابع شکل‌گیری رژیم بین‌المللی جدید نماید و آمریکا در نقش یک هژمون در منطقه عمل کند. (صدقی، ۱۳۸۱: ۱۲۳)

۱۱ سپتامبر این فرصت را به آمریکا داد تا به صورت فیزیکی در منطقه نفوذ و نیروهای خود را مستقر کند. اگرچه در ابتدا آمریکا اعلام داشت که قصد ندارد برای همیشه در منطقه بماند اما بیانات کولین پاول که گفت: «آمریکا در منطقه حاضر خواهد بود و منافی در منطقه دارد که قبلاً تصور آن را هم نمی‌کرد.» و نیز سخن پاول ولفوویتز که اعلام داشت: «پایگاه‌های نظامی بیشتر ویژگی سیاسی دارند تا نظامی» حاکی از آن است که احتمال کمی دارد که آمریکا بخواهد به زودی منطقه را ترک کند. (زب، ۱۳۸۳: ۴۶۶) در حالی که اروپا دیدی عمدتاً تجاری دارد، اما آمریکا با حضور نظامی خود در منطقه به دنبال راهبردی سیاسی و استراتژیک و در نهایت حضور دائمی در منطقه است.

علاوه بر سیاست‌های آمریکا، اهداف و ماموریت‌های ناتو نیز کاملاً در جهت اهداف نظامی - امنیتی آمریکا ارزیابی گردیده است. این سازمان در قالب طرح مشارکت برای صلح به ارائه کمک‌های آموزشی و هدایت ساختار ارتش‌های سه کشور منطقه پرداخته و به اخذ اطلاعات نظامی و امنیتی از منطقه مشغول است. دفتر اطلاع‌رسانی ناتو طی سال‌های اخیر در تقلیس مستقر شده و مذاکرات به منظور استقرار ناتو در پایگاه‌های نظامی آمریکا به عمل آمده است. (Cornell, 2000 : 46)

اهداف و منافع آمریکا در این منطقه عبارتند از:

۱. افزایش نفوذ در قفقاز؛
۲. بهبود فرصت‌های تجاری برای شرکت‌های آمریکایی؛
۳. حضور نظامی در منطقه و افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های قفقاز در قالب طرح‌هایی چون طرح مشارکت برای صلح و گسترش ناتو به شرق؛
۴. منروی ساختن ایران و اعمال فشار علیه این کشورها با پیگیری سیاست «همه چیز بدون ایران»؛
۵. رقابت با سایر قدرت‌ها بر سر کسب امتیازات بیشتر، به ویژه در کنترل منابع انرژی. (ریچارد نورتن - تیلر، ۱۳۷۹: ۱۷)

نتیجه‌گیری

این منطقه در طول جنگ سرد و پس از آن همواره یکی از کانون‌های توجه در جهان بوده است. مؤلفه‌های منابع انرژی، بازار اقتصادی و موقعیت ژئوپلیتیک آن در رقابت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موثر بوده است. یکی از موضوعات مهم مربوط به قفقاز، مسئله رقابت قدرت‌های بزرگ در این منطقه و باز شدن فضای جدیدی از رقابت جهانی که به بازی بزرگ قفقاز نیز تعبیر می‌شود. قفقاز از هر جهت برای قدرت‌های بزرگی همچون ایالات متحده، روسیه و ... بسیار جذاب است و این قدرت‌ها هر یک در جهت تأمین منافع خود به اشکال مختلف بر معادلات منطقه‌ای تأثیر گذاشته و تلاش می‌نمایند تا جمهوری‌های این منطقه و نیز تحولات جاری در آن‌ها را همسو با منافع خود سوق دهند. روزی که آذربایجان پای قدرت‌های فرامنطقه‌ای را به حوزه‌خزر کشانید و از آن مهم‌تر آن روز که انقلاب رز در

گرجستان به وقوع پیوست، بسیاری این تحولات را نشانه پیروزی ایالات متحده در این منطقه استراتژیک تفسیر نمودند. آمریکا به وسیله دیپلماسی فعال خود به دنبال منافع اقتصادی و سیاسی خود در قفقاز است و برای این مقصود به تنهایی یا با همکاری اسرائیل و ترکیه برای دستیابی به اهداف مزبور فعالیت می‌کند. منزوی نمودن ایران، کنترل منابع هیدروکربن خزر و تامین امنیت خطوط لوله انرژی و تاسیس پایگاه ... منافی است که ایالات متحده در منطقه آن‌ها را تعقیب می‌کند. آنچه مشخص است، استراتژی موازنه قدرت در دراز مدت هزینه زیادی برای آمریکا به دنبال خواهد داشت، به خصوص فقدان یک سیاست شفاف از سوی آمریکا ممکن است به مشکلات دامن بزند. یک الگوی مبتنی بر همکاری برای افزایش ثبات در منطقه مزبور به طور موثری از طریق توسعه یک کنسرت منطقه‌ای می‌تواند موفق باشد. شرط موفقیت این کنسرت این است که با تفاهم همه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تشکیل شود و منافع یکایک دولت‌ها را تامین و بازیگران موثر در منطقه قفقاز در اجرای سیاست‌های خود خویشتن‌داری متقابل داشته باشند. دولت آمریکا باید روشن کند که روابط آن در منطقه مبتنی بر یک الگوی رقابتی اعمال منافع کشورهای خاصی علیه دیگران نیست، بلکه در کنار حساسیت به نگرانی‌های خود در زمینه انرژی و ثبات منطقه به دنبال بهبود وضعیت اقتصادی منطقه و تعامل سالم با کشورهای فعال در این منطقه است. اما متأسفانه آمریکا این منطقه را به عنوان صحنه شطرنجی می‌بیند که بازی رقابت جهانی بر روی آن انجام خواهد شد. سیاست‌های آمریکا در قفقاز در راستا سیاست‌های کلی این کشور در سطح جهانی قرار دارد و با قدرت‌هایی که در منطقه نفوذ دارند و سیاست آن‌ها همسو با منافع آمریکا نباشد، مقابله می‌کند. چنانچه در قبال روسیه نیز، سیاست دوگانه‌ای اتخاذ نموده به طوری که در ظاهر تلاش می‌کند روسیه را با خود همراه سازد ولی در عمل به دنبال کمرنگ نمودن حضور و نفوذ روسیه در منطقه است. کشورهای منطقه قفقاز نیز باید به این نکته توجه کنند که با کاهش وابستگی خود به کشورهای فرامنطقه‌ای و اتکا به منابع داخلی به ویژه مردم خود، خویشتن‌داری در کسب منافع و حسن همجواری و همکاری‌های منطقه‌ای بهتر می‌توانند از قابلیت‌های خود بهره ببرند. سیاست‌های تشویق به همگرایی منطقه‌ای و کاربرد ابزارهای دیپلماسی سازنده، می‌تواند مانع از وابستگی کشورهای این منطقه به قدرت‌های بزرگ شود و از رقابت بازیگران در منطقه خواهد کاست.

منابع و مآخذ

۱. افشردی، محمد حسین (۱۳۸۱)، "ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد.
۲. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱)، "ایران و دریای خزر در چشم‌اندازی ژئوپلیتیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۷، بهار.
۳. او- وه هالبخ، (۱۳۷۶)، "ناحیه خزر در مفهوم بین‌المللی"، ترجمه لادن مختاری، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۰، زمستان.
۴. حافظی، حمیدرضا (۱۳۸۱)، "تعامل روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز پس از ۱۱ سپتامبر"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۹، پاییز.
۵. دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۸)، "شیوه‌های مداخله قدرت‌های بزرگ در کشورهای ضعیف"، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، شماره ۱۰، تابستان.
۶. زب، رضوان (۱۳۸۳)، "حضور نظامی آمریکا در گرجستان و آذربایجان و تأثیرات آن بر ایران و روسیه"، مجموعه مقالات یازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۷. صدقی، ابوالفضل (۱۳۸۱)، "سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر و تأثیر آن بر امنیت ایران"، مجله سیاست دفاعی، شماره ۴۱-۴۰، پاییز و زمستان.
۸. صدیق، میرابراهیم (۱۳۸۳)، "روابط ایران با جمهوری‌های قفقاز"، تهران: دادگستر.
۹. عزتی، عزت‌الله (الف) (۱۳۷۳)، "ژئواستراتژی"، تهران: سمت.
۱۰. عزتی، عزت‌الله (ب) (۱۳۸۵)، "ژئواستراتژی خلیج فارس"، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره چهارم، تیرماه.
۱۱. علیزاده، علی (۱۳۸۰)، "نگاه امنیتی به مباحث حوزه دریای خزر"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۵، پاییز.
۱۲. کرمی، جهانگیر (۱۳۷۸)، "بازی بزرگ جدید در قفقاز و پیامدهای امنیتی آن بر آینده ایران"، مجله سیاست دفاعی، سال هشتم، شماره ۱ و ۲، زمستان.
۱۳. لطفیان، سعیده (۱۳۸۳)، "اهمیت استراتژیک و ژئوپلیلیک اوراسیا"، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره نهم، بهار.
۱۴. مجتهدزاد، پیروز (۱۳۷۹)، "دورنمایی از ژئوپلیتیک منطقه خزر- آسیای مرکزی"، ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۱۵۶-۱۵۵، مرداد و شهریور.

۱۵. مرادی، منوچهر (۱۳۸۵)، "چشم‌انداز همکاری ایران و اتحادیه اروپا در تامین ثبات و امنیت در قفقاز جنوبی: حدود و امکانات"، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
۱۶. نانی، جولیا (۱۳۷۷)، "دیدگاه‌های هم‌نیتی آمریکا و مسئله انتقال انرژی از حوزه خزر"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۱، بهار.
۱۷. نوراحمد، بابا، (۱۳۷۴)، "اضطرا‌های به ارث رسیده و چشم‌انداز ثبات در آسیای مرکزی"، ترجمه قاسم ملکی، تهران: فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۵۸، بهار.
۱۸. نورتین-تیلر، ریچارد (۱۳۷۹)، "بازی بزرگ تازه"، ترجمه فرانک پیروزر، مجله رسانه‌های دنیا، شماره ۱۸۴، اسفند.
۱۹. یوسفی، نورالدین (۱۳۷۹)، "ناتو و امنیت دریای خزر: مأموریتی در دوردست"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سوم، شماره ۳، پاییز.
20. Sokolosky, Richard (1999), "NATO and Caspian Security", u.s, RAND.
21. Davison, W.Phillips (1971), "Some, Trends in International Propaganda", Philadelphia: Annals of the American Academy of Political and Social Science.
22. Nichol, June (2007), " Strategic Assessment of Central Eurasia", WASHINGTON d.c: The Atlantic Council of United States.
23. Cornell, Svante (2005), " US Engagement in the Caucasus: Changing Gears", Helsinki Monitor.
24. Cornell, Svante (2000), "US policy in Caspian Asia: the Imperatives of Strategic Vision", Central Caucasus Analyst, August 20 in : [http : //www . cacianalyst.org/view_ article.php? articleid =:46](http://www.cacianalyst.org/view_article.php?articleid=46).
25. Brillard, (1977) "Theories des Relations Internationals ".Paris : p.u.f.
26. Danielyan, Emil:"Armenia: Yerevan Courts Unlikely New Security partners", Radio Free Europe, Yerevan, 29 march, in: [www. Rferl.org /nca /features /2002 /03 /29320022101905.asp](http://www.Rferl.org/nca/features/2002/03/29320022101905.asp).
27. Sologo and Amy Jaffe: (1998)" The Economics of Pipeline Routes: conundrum of Oil Export from the Caspian Basin", Baker Institute Working Paper, April.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی